

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

آیه مورد بحث

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»

تفاوت بعد حیوانی و معنوی انسان

عرض شد خدای متعال انسان را دو بعدی خلق فرموده است؛ نه به آن معنی که هر یک از دو بعد یعنی بعد مادی و معنوی در او فعلیت داشته باشند. برای بعد معنوی فعلیتی وجود ندارد تنها زمینه مساعد وجود دارد. وقتی می‌فرمایند "کل مولود یولد علی الفطره" بدین معنی نیست که هر انسانی که از مادر متولد می‌شود مانند یک انسان مومن، عارف، آگاه و آشنا با وظایف شرعیه است.

سه کانال موثر در فطرت الهی انسان

فطرت الهی انسان بوسیله شنیدن گفتارها و خواندن نوشته‌ها و دیدن عملکرد افراد یک جامعه تحت تاثیر قرار می‌گیرد. با بیانی که از ائمه معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین داریم از این سه نوع کانال سومی تاثیر و کارایی بیش‌تری دارد.

انسانی که فطرت او سالم است اگر وارد جامعه‌ای ناسالم شود و عملکرد مردم آن جامعه را ببیند ابتدا به تعبیر عامیانه ما یگه می‌خورد. یعنی وقتی که با عملکرد افراد آن جامعه مواجه می‌شود احساس ناهماهنگی و ناپسندی بین خواسته‌های درونی خودش و آنچه که در جامعه است می‌کند. اگر این انسان خودش را از این جامعه خارج نکند یا با خودش معاهده و پیوندی برقرار نکند که حال و هوای دل من ناسازگار با این صحنه‌ها است پس در همه زمان‌ها مصمم هستم قلباً در برابر این صحنه‌ها موضع بگیرم، تدریجاً این حال، حال یگه خوردن و احساس ناهماهنگی و ناپسند آمدن در نفسش رقیق‌تر و ضعیف‌تر می‌شود. می‌رسد به یک زمانی که دیگر با افراد آن جامعه فرقی نمی‌کند. حال ممکن است سی سال طول بکشد یا ده سال. قوت و ضعف فطرت توحیدی در افراد متفاوت است. ممکن است فطرت توحیدی در بعضی‌ها خیلی ضعیف باشد، در بعضی‌ها متوسط باشد و در بعضی‌ها قوی باشد.

گرایش انسان به بعد معنوی

ممکن است این سوال مطرح شود که چگونه یک انسان نسبت به بعد معنوی غیر موجود در خودش علاقه‌مند است.

انسانی که در جامعه‌ای واقع شده است که گروهی از آن جامعه سخن از فضا و جهانی می‌کنند که غیر از این جهان ملموس است، مانند بهشت و میوه‌ها و حورالعین آن و و جهانی که «فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلذُّ الْأَعْيُنُ»، اگر انسان یقین هم نکند، احتمال هم بدهد، یک مقدار آب دهانش راه می‌افتد، چرا؟ برای این که در این دنیا تنها به ده تا از صد تا آرزو و خواسته‌اش رسیده و به نودتای دیگر نرسیده است. در واقع او خواسته و نیاز خودش را به

صورت روشن و واضح نمی‌داند و در نتیجه هیچ‌گاه سیر و اشباع از خواسته‌ها نیست و می‌شنود که می‌گویند که جایی است که هر چی می‌خواهی آن‌جا به شما می‌دهند. آب دهانش راه می‌افتد. از طرفی برخورد می‌کند با افرادی که در بعضی موارد از آنچه دوست دارند و می‌پسندند اعراض می‌کنند. مثلاً اگر چه از موی فلان رنگ خوشش می‌آید وقتی توی خیابان به همین مو برخورد می‌کند سرش را پایین می‌اندازد. پی‌گیری می‌کند که آن فرد بر اساس چه اصلی چنین برخورد می‌کند. اگر از خودش بپرسد می‌گوید چون حرام است. یعنی در آخرت چوب تو آستین آدم می‌کنند که عقد نکرده، چرا نگاه کردی. اگر پنجاه پنجاه احتمال بدهد اصول موجود در باطن آن فرد که موجب اجتناب او از گناه است واقعیت داشته باشد همین پنجاه درصد حال را از آدم می‌گیرد.

وقتی شخص سوم این نوع عملکرد را از این انسان دید و ریشه‌یابی کرد، به این نتیجه می‌رسد که عقل می‌گوید باید این‌جا یک‌خرده دست به عصا راه رفت. نیاز نیست که خودتان را صد درصد در این دنیا موفق بدانی چون احتمال این‌که انبیا راست بگویند که هست. یک نفر در عالم نیست که با مقدمات عقلی بگوید من یقین دارم که مدعای این صد و بیست و چهار هزار بزرگوار و ولی خدا همه باطل است. ممکن است ادعا بکند ولی نمی‌تواند به صورت عقلی باور داشته باشد.

لذت از گناه یا به دلیل فراموش کردن حق تعالی است یا انکار او

وقتی فردی می‌تواند از یک گناه لذت ببرد که این اصول را، آن‌هم در این پنجاه درصد فراموش کرده باشد یا منکر باشد. اگر توجه دارد ولذت می‌برد منکر این اصول است و اگر توجه ندارد پس فراموش کرده است. قربان این چهارده نفر، امام چهارم صلوات‌الله‌علیه در دعای ابی‌حمزه به خدا عرض می‌کند: من هنگامی که تو را معصیت کردم برای موضع‌گیری در برابر الوهیت و خدایی تو نبود" و لم عصیتک حین عصیتک و انا بربوبیتک جاحد" تا می‌رسد به آن جایی که می‌گوید "بل سولت لی نفسی". یعنی آن اعتقاد و دید و آگاهی صد درصد را از من گرفت، حواسم را پرت کرد، و شقاوت من بر من غلبه کرد. یعنی بعد اولیه تقدینۀ من که حیوان بودن است بر من غلبه کرد.

راهی که قرآن برای رسیدن به جهان معنوی معرفی می‌کند

این دنیای مادی هرچقدر پیش‌روی بکند دنیای مادی است و رسیدن به مرز جهان معنوی و قدم گذاشتن در آن، با این کارهایی که مردم در این دنیا دارند انجام می‌دهند ممکن نیست. این همین دنیاست که دارد وسعت پیدا می‌کند. تلاش در این بُعد امکان ندارد انسان را به بعد دوم یعنی بعد الهیت و معنویت برساند، اگر امکان داشت خدا در قرآن می‌فرمود. راهی را که خدای متعال برای رسیدن به بعد دوم نشان داده است غیر از این‌ها است. حتی ما نمی‌فهمیم که اگر بخواهیم از این بعد اول برویم به بعد دوم، آن وسیله‌ای که ما را جابه‌جا می‌کند چه چیزی باید باشد. حق با ما است که نمی‌فهمیم، چون جهان دوم را نتوانستیم تصور کنیم.

عرض می‌کنم که قرآن می‌فرماید از آن راهی که من می‌گویم اگر بروید، می‌شود و شده و رفتند و آن جهان دوم را لمس هم کرده‌اند، بین شماها هم دارند راه می‌روند. از غیر آن راه نمی‌شود. «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ» می‌گوید هر که کار شایسته بکند با شرایطش، یعنی حالتش «و هو مؤمن» باشد نه اینکه انگیزه‌اش

لابراتوار آزمایشگاه و چیزهای دیگر باشد، انگیزه‌اش ایمان به جهان غیب باشد و این انگیزه او را وادار به این کار کرده باشد، ما که خدا هستیم دستش را می‌گیریم و او را به فضای دوم و بعد دوم می‌بریم. اگر در عالم الفاظ بخواهیم برایش تعبیری انتخاب کنیم و با آن تعبیر به شما بگوئیم که آن فضا اسمش چیست، می‌گوئیم حیات و زندگی پاکیزه از همه نقص‌ها، از همه ناتوانی‌ها، از همه نادانی‌ها، از همه رذایل، از همه بدی‌ها.

تفاوت کیفیت لذت و درد این دنیا و دنیای دیگر

نکته دیگر که توضیح لازم دارد «و لَنَجْزِيَنَّهُمْ بِأَحْسَنِّ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» که «أَحْسَنِّ» فرموده است. شما کار را در فضای اولی و بعد اولی و حیوانی انجام دادی و یک حالت درونی واقعی برای خودت درست کردی که همان «و هو مومن» است، ما به شما جزا می‌دهیم با کیفیتی بهتر از آن عمل که انجام داده‌ای. در فضای عملکردت که این جهان اول و دنیا بوده، امکان تحقق این کیفیت نیست. لذت در آن دنیا غیر از لذت در این دنیا است. از طرف دیر اگر خدانکرده، شما ایمان به خدا را در آن زندگی اولی تهیه نکردید و آنجا دست به کار نشدی درد و ناراحتی و عذابش خیلی با عذابی که خیال می‌کنی عذاب است فرق می‌کند. آتشی که در این دنیا است از مظاهر رحمت حق تعالی است. برای پختن نهار و شام و امثال آن است. آنی که آنجا هست «تَطَّلَعُ عَلَى الْأَعْنَةِ» است. این‌جا نمی‌شود گفت «تَطَّلَعُ عَلَى الْأَعْنَةِ» یعنی چه، چون ما این‌جا هستیم. آن مرتبه بالای از قلب که فؤاد است، آن می‌سوزد. اصلاً نمی‌شود تصور کرد.

ایمان چشم انسان را باز می‌کند به گونه‌ای که می‌تواند مراتب لذت و درد معنوی را ادراک کند

در یکی از نمازهای صبح پیامبر در حضور دیگران از جوانی می‌پرسند که "کیف اصبحت یا شاب" یعنی وضعیت باطنی تو چگونه است؟ جوان جواب می‌دهد که من در حال یقین هستم، یعنی مرتبه بالایی از ایمان را دارم. حضرت می‌گویند برای هر چیز نشانه‌ای است، نشانه یقین تو چیست. جوان جواب می‌دهد رنگ زرد چهره‌ام نشانه یقین من است. من بهشت و اهلش را می‌بینم که در آن از نعمتها بهره‌مندند و جهنم و شعله‌هایش را می‌بینم و اهل جهنم که در آن می‌سوزند. پیامبر نیز او را تایید کردند و فرمودند "هذا عبدٌ نور الله قلبه بالایمان" این بنده‌ای است که حق تعالی قلب او را بوسیله ایمان روشن و نورانی کرده است.

در یکی از اعیاد مرحوم آقا شیخ جواد تبریزی در حضور جمعی نشستند بودند که خبر می‌آورند فرزندشان فوت کردند. ایشان می‌گویند خدای متعال در این روز عید به ما عیدی داده است.

من از آقا سیدعباس یزدی پرسیدم آن روز که خبر فوت آقا مصطفی را به امام دادند امام چه حالی داشت. گفت من در همان اتاق امام بودم و امام اصرار داشتند که ایشان را به بیمارستان ببرند تا آقا مصطفی را ببینند. به ایشان گفتند حالش سنگین است، دکتر گفته ملاقات ممنوع است. امام گفت می‌گویم من را ببرید مصطفی را ببینم، گفتند دکتر این‌طور گفته است. حالا بلکه حالش سبک‌تر بشود انشاءالله برویم. تا خبر آوردند که آقا مصطفی فوت کردند. آقا سیدعباس یزدی گفت امام هفت بار یا هشت بار فرمود لاحول ولا قوه الا بالله، لاحول ولا قوه الا بالله بعد هم در اتاق بیرونی نشست. قبلاً رفته بودند به مرحوم آیت‌الله‌خویی گفته بودند که جریان این است، شما زود بیایید به دیدن ایشان که این انصراف موجب کم شدن فشار بر ایشان بشود. یک دو دقیقه بعدش هم آقای خویی

تشریف آوردند و سلام کردند و نشستند. همین که آقای خوبی آمد و ایشان را دید دیگر نتوانست جلوی خودش را بگیرد، های‌های شروع کرد به گریه کردن. نشست پهلوی امام، عوض مبادلهٔ تعارفات عرفیه بلندبلند گریه می‌کرد. نکتهٔ ظریف‌تر که من نگفته بودم، بگویم، آقاسیدعباس گفت که ما به یکی از این رفقا گفتیم که پاشو یک روضه بخوان که این امامی که مثل سنگ خودش را نگه داشته است گریه کند تا یک خورده سبک شود و خدا نکرده قلب سنگ‌کوب نکند. همه شروع کردن گریه کردن، آقای خوبی هم همین‌طور اما امام مثل چوب نشسته بود، تا روضه تمام شد.

این در حالی است که در ماجرای فیضیه که یک نفر از ترس از بالای مدرسه تو رودخانه افتاد و مرد ایشان دستور دادند یکی روضه بخواند و تا روضه شروع شد امام دستمال را در آوردند و شروع کردند به گریه کردن